



حضرت آیت الله العظمی جوادى آملی دامت برکاته

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

مرحوم محقق در طرف ثالث که احکام مهر بود آن مسایل مربوط به اصل مهر را بیان فرمودند،^۱ در طرف چهارم تنازع بین زوجین درباره مهر را مطرح کردند.^۲ در این طرف چهارم چهار مسئله است که مسئله اولی گذشت.^۳ مسئله ثانیه این است، فرمود: «الثانية إذا خلا بها فادعت الواقعة فإن أمكن الزوج إقامة البينة بأن ادعت هي أن الواقعة قُبلاً و كانت بكرًا فلا كلام و إلا كان للقول قوله مع يمينه لأن الأصل عدم الواقعة و هو منكر لما تدعيه و قيل القول قول المرأة عملاً بشاهد حال الصحيح في خلوته بالحلائل و الأول أشبه»^۴ در مسئله دوم فرمودند به اینکه اگر زوجین در زیر یک سقف خلوت کردند و هیچ مانعی برای مساس نیست، بعد زوجه ادّعی مساس کرد و در حقیقت استقرار مهر را طلب می کند و زوج منکر است تا استقرار مهر را نفی کند، اینجا حق با کیست؟ یک وقت است که صحنه «بينة الغی» است به قول این بزرگان؛ یعنی این زن همچنان باکره است و بکارت او و عذرا بودن او هم برای طرفین و محکمه ثابت است در اینجا این دعوا لغو است برای اینکه زنی که عذرا بودن او برای همه ثابت است برای خود او، برای شوهر او، برای محکمه ثابت است ادّعی مواجهه می کند «قُبلاً» تا مهر را دریافت کند، این دعوا قابل طرح نیست. یک وقت است که ثیب است عذرا نیست ثبوت او ثابت است در چنین جایی طرح دعوا

۱. شرائع الإسلام في مسائل الحلال و الحرام، ج ۲، ص ۲۷۲ - ۲۷۷؛ «الطرف الثالث في الأحكام و فيه مسائل ...»

۲. شرائع الإسلام في مسائل الحلال و الحرام، ج ۲، ص ۲۷۷ و ۲۷۸؛ «الطرف الرابع في التنازع و فيه مسائل ...»

۳. شرائع الإسلام في مسائل الحلال و الحرام، ج ۲، ص ۲۷۷؛ «الأولى إذا اختلفا في أصل المهر فالقول قول ...»

۴. شرائع الإسلام في مسائل الحلال و الحرام، ج ۲، ص ۲۷۷.

درست است یعنی زن می‌تواند ادّعا کند که مساس حاصل شد، مرد می‌تواند انکار کند، برابر قواعد بیّنه و سوگند محکمه کار خودش را انجام می‌دهد، چرا؟ چون گرچه اول «بیّنة الغی» است وقتی کسی عذرا است نمی‌تواند ادّعی مساس «قُبلاً» کند، فرع ثانی «بیّنة الرشد» نیست زیرا عذرا بودن ممکن است به وسیله عللی از عوامل بیماری یا جهش و مانند آن از بین رفته باشد صرف زوال عذرا بودن و ثیب شدن دلیل نیست که این مساس حاصل شد چون «مَحْتَمَلُ الْوَجْهِين» است قابل طرح دعوا در محکمه است ولی آن اولی اصلاً قابل طرح نیست.

مرحوم شهید در مسالک دارد به اینکه این دومی هم وضع آن روشن است برای اینکه وقتی زوجه ادّعی مساس می‌کند و عذرا نیست و زیر سقف رفتند و هیچ مانعی هم در کار نبود ظاهراً معنای آن این است که حق با زوجه است.^۱ نقد مرحوم صاحب جواهر و امثال صاحب جواهر این است که زوال عذرای و بکارت ممکن است علل فراوان داشته باشد، صرف اینکه این عذرا نیست و ثیب است دلیل بر تحقق و وقوع مساس نیست لذا قابل طرح دعوا در محکمه است^۲ اما آن صورت اولی قابل طرح نیست اصلاً، صورت ثانیه قابل طرح است و نمی‌شود حق را به زوجه داد زوجه‌ای که می‌گوید زیر سقف رفتیم مساس حاصل شد و خودش هم عذرا نیست در حالی که عذرا نبودن علل و عوامل فراوانی دارد که یکی از آنها مساس است. پس صورت ثانیه قابل طرح دعوا هست ولی صورت اولی قابل طرح دعوا نیست.

وقتی که در محکمه طرح کردند قول زوج مطابق با اصل است و اصل عدم وقاع است قبلاً نبود الآن «کما کان»، نه به استصحاب بلکه به اصل عدم، البته از یک زمینه هم استصحاب عدم راه دارد، «اصالة العدم» در برابر

۱. مسالك الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام، ج ۸، ص ۳۰۳؛ «إذا ادّعت بعد الخلوة التامة الحالية من موانع ...».

۲. جواهر الكلام في شرح شرائع الإسلام، ج ۳۱، ص ۱۴۱؛ «المسألة الثانية إذا خلا الزوج بالزوجة خلوة خالية عن موانع الوقاع ...».

استصحاب عدم وقوع این حادثه، یک؛ و برائت ذمه از مهر، دو؛ آن «اصالة البرائة» برای نفی مهر است این اصالت عدم وقوع برای نفی مساس است، این می شود استصحاب و آن می شود اصل برائت.

حالا طرح دعوا شد استصحابی است که قبلاً مساس واقع نشده بود الآن «کما کان»، یک اصل برائتی است که قبلاً ذمه زوج از تأدیه «مهر المثل» بری بود الآن «کما کان»، اما ظاهر حال چه می گوید؟ وقتی اینها ازدواج کردند زیر یک سقف رفتند هیچ مانعی هم نیست و این شخص هم با حلیله خود در یک جا دارد زندگی می کند ظاهر حال این است که مساس واقع شد، این ظاهر حال چقدر حجت است؟ آیا با چنین ظاهر حالی باز اصل عدم جاری است یا نه؟ مرحوم صاحب جواهر تقریباً سه چهار مورد در همین صفحات اخیر درباره ظاهر حال سخن گفته اند.

بیان آن این است که دلیل مسئله - حالا آیه و روایت که سرجایش محفوظ است - یک وقت عقل است، یک وقت سیره عقلا است، یک وقت سیره متشرعین است و یک وقت ظاهر حال. اگر دلیل یک مسئله عقل بود خود این عقل خودکفاست در حجیت، عقل یعنی علم، علم یعنی علم! عقل با بنای عقلا مثل آسمان و زمین فرق دارد بنای عقلا فعل است عقل علم است علم حجیت خود را با خود دارد عقل وقتی سخن می گوید برهان اقامه می کند عقل فعل نیست کار نیست تا بگوییم ظاهر آن این است عقل حرف می زند دلیل اقامه می کند که می شود برهان عقلی اگر ناتوان بود که وهم و خیال است عقل نیست آن عقلی که از منابع «فقه» محسوب می شود برهان است برهان یعنی برهان! شکل اول یعنی «الف» «ب» است، «ب» «ج» است پس «الف» «ج» است، این طور! این می شود عقل، ظاهر حال این است شاید این باشد که عقل نیست پس عقل یعنی علم، عقل با بنای عقلا هرگز یعنی هرگز! یکی نیست این فعل است آن علم است علم حجیت خود را به همراه دارد پس عقل روشن شد؛ اما فعل اگر

سیره عقلا بود، نه خود فعل زبان‌دار است که حجیت را تثبیت کند و نه به فاعلی وابسته است که به احترام فاعل حجت باشد یک وقت می‌گوییم فعل معصوم صرف فعل زبان ندارد اما اسناد آن به معصوم آن را زنده می‌کند وقتی بگوییم «معصوم چنین فرمود» «معصوم چنین گفت» «معصوم چنین کرد» اسناد این فعل به فاعل این فعل را حجت می‌کند فعل معصوم، قول معصوم، تقریر معصوم، صرف فعل زبان ندارد کاری کرد حالا عمداً کرد سهواً کرد صرف فعل حجت نیست، همین فعل را ممکن است دیگری انجام بدهد و انسان نتواند به آن استدلال کند ولی وقتی فعل به معصوم اسناد پیدا کرد زنده می‌شود کار عقل را می‌کند ولی سیره عقلا که به معصوم مرتبط نیست سیره عقلا غیر از سیره متشرعین است سیره عقلا این است پس چه دلیلی بر حجیت این سیره است؟ این کاری است که عقلا می‌کنند خب کاری است که عقلا می‌کنند به چه دلیل است؟ یک وقت است که می‌گوییم این کار در مشهد و مرئی^۱ معصومین (علیهم السلام) است و آنها امضا فرمودند بازگشت این شبیه به سیره متشرعین است اما وقتی کاری را عقلا کردند این فعل است فعل که زبان ندارد آن علم است که زبان‌دار است و حجیت خود را تثبیت می‌کند علم یعنی برهان وقتی می‌گوییم دلیل این عقلی است یعنی برهان اما اگر گفتیم بنای عقلا است باید جواب بدهیم این فعل که زبان ندارد کاری است که کردند عادت بود عرف بود اشتباه بود سنت باطل بود. اگر این فعل به یک معصوم وابسته باشد این فعل زنده می‌شود فعل، قول و تقریر معصوم می‌شود حجت اما اگر به معصوم ارتباط پیدا نکند فاعل‌های عادی آن هنر را ندارند که این فعل را زنده کنند. انسان اگر بخواهد در روابط عادی کاری انجام بدهد برابر بنای عقلا انجام می‌دهد، همین! اما سخن از مشروع بودن و واجب یا مستحب بودن آن نیست.

پس اگر دلیل، عقل بود عقل حجیت خود را با خود دارد عقل یعنی علم یعنی چراغ اما اگر سیره عقلا بود «لا اعتداد بها» و اگر سیره متشرعه بود این نشان می‌دهد متشرعین که یکی پسر از دیگری این کارها را انجام می‌دهند

معلوم می‌شود از صاحب شریعت دریافت کردند. متشرع «بما أئنه متشرع» وقتی حرفی می‌زند کاری می‌کند روشی دارد معلوم می‌شود از صاحب شریعت گرفته است حالا یا اجتهاداً یا تقلیداً پس این متشرعین کاری که می‌کنند «اجتهاداً أو تقلیداً» به صاحب شریعت وابسته است مثلاً می‌گوییم بنای متشرعین این است که بعد از نماز فلان کار را می‌کنند یا بنای متشرعین بر این است که هنگام خرید و فروش این کار را می‌کنند پس متشرع یعنی «بما أئنه متشرع» یعنی از صاحب شریعت گرفته است. پس خود این متشرعین که کاری انجام می‌دهند چون کار است و کار زبان ندارد حجت نیست، خود متشرع «بما أئنه متشرع» که یک فرد عادی است آن هنر را ندارد که این فعل مُرده را زنده کند اما وقتی به صاحب شریعت اسناد داده شد او چون مظهر «حی لا یموت» است این کار را زنده می‌کند این فعل را زنده می‌کند این قول را زنده می‌کند می‌شود حجت لذا سیره متشرعه غیر از سیره عقلا است دلیلی بر حجیت سیره عقلا نیست اما سیره متشرعه حجت است چون کشف می‌کند از حکم معصوم، فعل معصوم، رضای معصوم.

پس عقل یعنی علم، سیره یعنی فعل، فعل هیچ دلیلی بر حجیت آن نیست چون کار است. اگر معصوم فاعلی را رهبری کرد این فعل را زنده می‌کند چون این فعل به یک زنده وابسته است و آن معصوم است اما اگر فعل برای زید و عمرو بود زید و عمرو چکاره‌اند که فعلی را حجت بکنند کارشان حجت باشد! اینها درست است اما ظاهر حال چکاره است؟ ظاهر حالی که برخی‌ها به آن استدلال کردند و به کمک ظاهر حال، مرحوم ابن بابویه (رضوان الله علیه) در کتاب شریف مقنع «وفاقاً یا تبعاً لبعض النصوص» می‌گوید که سند کاملی ندارد به چنین چیزی فتوا می‌دهد که اگر در زیر سقفی بودند مانعی در کار نبود حق با زوجه است به ظاهر حال، این ظاهر حال چیست؟ ما یک کتاب داریم یک سنت داریم یک عقل داریم یک اجماع داریم جای این ظاهر حال در بین این ادله کجاست؟ در

جلسات قبل فرمایشات مرحوم صاحب جوهر و سایر فقها خوانده شد که کجا ظاهر حال است و اگر ظاهر حال حجت شد بر اصل برائت و سایر اصول مقدم است و مانند آن. ما دلیلی بر حجیت ظاهر حال نداریم که مرز این کجاست؟ نصاب این کجاست؟ لذا مرحوم صاحب جوهر در چهار بخش در عین حرمت نهادن به ظاهر حال آن بخش چهارم که پایان همین مسئله دوم است آنجا تصریح می‌کند تا دلیل معتبری پشتوانه این ظاهر حال نباشد ما دلیلی بر حجیت آن نداریم. ظاهر حال این است که این چنین کرده است بله ما احتمال می‌دهیم یا یک ظنّ عادی پیدا می‌کنیم این چه دلیلی بر حجیت آن است؟ تا بر اصلی مقدم باشد بر حجّتی از حجج شرع مقدم باشد به چه دلیل؟ بنابراین شما این چهار یعنی چهار! این چهار جا را حتماً در جوهر ملاحظه بفرمایید که دو سه جای آن را قبلاً در جلسه گذشته خواندیم^۱ موضع چهارم که حرف آخر ایشان است در پایان همین مسئله دوم است.^۲

پرسش: وقتی که دلیل متشرعه را نسبت به شارع می‌دهیم و می‌گوییم حجت است، دلیل عقلا هم برمی‌گردد به

عقل؟

پاسخ: آن باید حرف بزند تا حرف نزد روشن نمی‌شود وقتی حرف زد می‌شود عقل، می‌شود علم، چون استدلال کار آسانی نیست. این مغالطه را که سیزده قسم است در یونان یک بخش آن برای همین بود که جامعه را از دستگاه قضایی آلوده نجات بدهند. این مغالطه‌ای که سیزده قسم آن رایج است در کتاب‌های منطق ملاحظه فرمودید در یونان و غیر یونان این وکلا آن توانمندی را داشتند که حق را باطل کنند و باطل را حق کنند، متشابه را محکم کنند محکم را متشابه کنند، زبان‌دان بودند قانون‌دان بودند حقوق‌دان بودند این کارها را کردند. این بزرگان حکمت آمدند

۱. جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، ج ۳۱، ص ۱۳۳ و ۱۳۹؛ «الظاهر أن مبنی هذه النصوص علی ما إذا كانت العادة ...».

۲. جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، ج ۳۱، ص ۱۴۲؛ «لدعوی عدم الوقاع و الظاهر إذا لم یکن علیه دلیل شرعی لا یعارض الأصل کما هو واضح».

مرزبندی کردند که مرز برهان و جدال أحسن و خطابه و شعر این چهار صنعت از صنعت مذموم مغالطه جدا شود تا دست این وکلا و حقوق دان مغالطه گر را ببندند. این پرونده های اختلاسی که شما می بینید قسمت مهم آن بر اساس مغالطه یعنی مغالطه است، سندسازی بر اساس مغالطه است، مدرک بافی بر اساس مغالطه است، حق را باطل و باطل را حق نشان دادن کار مغالطه فتنی است برای اینکه دست اینها بسته شود و باز نشود این فنّ شریف مغالطه را باز کردند. برای هر حقوقدانی که می خواهد قاضی بشود یا وکیل بشود «إلا و لابد» این بخش منطق لازم است که چه طور فریب می خورد چه طور فریب می دهند برای اینکه نجات پیدا کند و خودش آلوده نشود و پیشرفت آلودگی های آلودگان را هم بگیرد.

پرسش: ...

پاسخ: نه حالا آنجا روشن نیست زوال بکارت هم ممکن است به «علل الاخری» باشد نه غیر از مواقع و مساس.

پرسش: ...

پاسخ: پس محکمه می خواهد، مراجعه به متخصص می خواهد برای تشخیص، این تشخیص می دهند یعنی مشتبه است طرفین دعوا در محکمه دعوا را مطرح کردند قاضی برای اینکه روشن شود به متخصص مراجعه می کند این راه حل است، این یعنی وارد محکمه شد و پرونده باز شد اما آنجایی که زوجه همچنان عذرا است ادّعای مساس دارد آن هم «قُبْلًا» این قابل طرح نیست در محکمه، می گویند این «بَیِّن الغی» است از محکمه باید خارج بشود. غرض این است که اگر مرحوم صدوق (رضوان الله علیه) به ظاهر حال استدلال می کند یا برخی از فقهای دیگر می گویند ظاهر حال این است که این دو نفر که زیر یک سقف آمدند خلوت کردند «مع الحلیله» این حلال اوست

ازدواج کردند هیچ مانعی هم نیست هر دو در زیر سقف شب را به سر بردند ظاهر حال این است، این ظاهر حال چیست که بر استصحاب عدم مقدم باشد بر اصل براءت مقدم باشد، این ظاهر حال چیست؟

ظاهر حال را تا اینجا سه جا قبلاً گذشت این چهارمین جاست که مرحوم صاحب جواهر بحث ظاهر حال را مطرح می‌کنند بعد می‌فرمایند ظاهر حال مادامی که یک پشتوانه شرعی معتبر نداشته باشد خودش حجت نیست جای ظاهر حال در اصول کجاست؟ ما در «اصول» قرآن داریم که ظاهر آن حجت است روایات داریم که ظاهر آن حجت است، در مسئله «قضا» بینه داریم که حجت است یمین داریم که حجت است، این ظاهر حال چیست که شما می‌گویید ظاهر حال این است ظاهر حال این است؟ عقل که حکم آن روشن است، سیره عقلا که حجیت شرعی نیست، سیره متشرعه از آن جهت که به فاعل زنده وابسته است این سیره زنده می‌شود می‌شود حجت، بقیه چیست که شما می‌گویید ظاهر حال این است ظاهر حال این است؟ لذا معیار ایشان در جای چهارم یعنی جای چهارم! شما در این چهار پنج صفحه باید ملاحظه بفرمایید که دو سه جای آن را قبلاً خواندیم آخرین جا که حرف نهایی ایشان است پایان همین مسئله دوم است که می‌فرمایند وقتی ظاهر حال حجت است که یک پشتوانه شرعی داشته باشد وگرنه ظاهر حال این است از کجا ظاهر حال حجت باشد.

پرسش: ...

پاسخ: بله آنجا چون شواهد داشتند این «قضیه فی واقعه» یک کاری کردند این کارشان حجت است اما خیلی از جاها می‌بینیم که عده‌ای مراجعه کردند حضرت اعتنا نمی‌کند این معلوم می‌شود که آن ظاهر حالی که آنجا بود اینجا نیست اما استصحاب را آدم نمی‌تواند بگوید یکجا هست یکجا نیست، براءت نمی‌تواند بگوید یکجا هست یکجا نیست

نیست، یکجا که ظاهر حال است معلوم می‌شود که همراه با قرینه بود خصوصیتی بود هر جا آن خصوصیت و قرینه حاصل شد می‌شود حجت، پس معلوم می‌شود که یک پشتوانه‌ای می‌خواهد.

پرسش: ...

پاسخ: محرمیت که ظاهر حال نمی‌خواهد عقد تثبیت کرد «علیّیّ حال» مساس واقع شد یا نه؟ دلیلی نیست. استصحاب عدم از یک سو، اصل برائت ذمه زوج از تأدیه «مهر المثل» از سوی دیگر، دلیلی نیست به اینکه ما بگوییم اینها هیچ و حتماً مساس واقع شده است اگر شواهد دیگری قرائن مخصوصی این را تأیید کرد «ثبت المطلوب».

پس فرمایش مرحوم صدوق در کتاب شریف مقنع به استناد ظاهر حال از یک سو، به استناد برخی از روایاتی که گوشه‌ای از اینها قبلاً گذشت از سوی دیگر، که اگر خلوت کردند ثابت می‌شود چون نه سند معتبر دارد نه مورد عمل اصحاب است اما بقیه روایات دارد - چندین روایت بود - که مهر وقتی ثابت است که ختانان به هم بخورند غسل، مهر، عده، این روایات را در باب ۵۵ فرمودند در باب ۵۴ مطلبی است که شاید خیلی از آن نشود استفاده کرد اما باب ۵۵ را ملاحظه فرمایید که چندین روایت است به این مضمون؛ وسائل جلد ۲۱ صفحه ۳۲۱ باب ۵۵ این است که «بَابُ أَنَّهُ مَعَ الْخُلُوةِ بِالزَّوْجَةِ مِنْ غَيْرِ وَطْءٍ لَا يَجِبُ الْمَهْرُ كُلُّهُ بَلْ يَجِبُ نَصْفُهُ إِذَا طَلَّقَهَا إِنْ عَلِمَ ذَلِكَ بِوَجْهِ» و حکم اشتباه و اختلاف روشن می‌شود.

روایتی اولی که در این باب نقل می‌کند از مرحوم کلینی است «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ ابْنِ فَضَّالٍ عَنْ يُوسُفَ بْنِ يَعْقُوبَ» که روایت معتبر است «یونس» می‌گوید که «سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنِ رَجُلٍ تَزَوَّجَ امْرَأَةً فَأَغْلَقَ بَاباً وَ أَرَخَى سِتْرًا وَ لَمَسَ وَ قَبَلَ ثُمَّ طَلَّقَهَا أَوْ يَجِبُ عَلَيْهِ الصَّدَاقُ قَالَ لَا يُوجِبُ الصَّدَاقُ إِلَّا الْوِفَاقُ» به

حضرت عرض کردم اینها زیر یک سقف رفتند تماس بدنی حاصل شد تقبیل حاصل شد ولی وقایعی حاصل نشد این حکم مساس را دارد که در سوره «بقره» آمد؟ فرمود خیر. برخی‌ها در اثر اینکه فرمودند: ﴿مَا لَمْ تَمَسُّوْهُنَّ﴾^۱ خیال کردند که این معنای حقیقی مراد است، در حالی که ﴿مَا لَمْ تَمَسُّوْهُنَّ﴾ یعنی مادامی که زناشویی نکردید مادامی که مقاربت حاصل نشد نه اینکه مس تقبیلی و مانند آن معیار باشد. برخی به آن زعم مطلق مساس و تقبیل و امثال آن را موجب استقرار مهر دانستند لذا در این باب ۵۵ می‌فرمایند حصر کردند که وقتی مهر مستقر می‌شود که جماع حاصل شود.

در روایت بعدی دارد که مرحوم کلینی «عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَّادٍ عَنْ الْحَلْبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يُطَلِّقُ الْمَرْأَةَ وَقَدْ مَسَّ كُلَّ شَيْءٍ مِنْهَا إِلَّا أَنَّهُ لَمْ يُجَامِعْهَا» مساس بدنی حاصل شد اما آن آمیزش حاصل نشد «أَلَهَا عِدَّةٌ؟» او فقط از عده سؤال کرد حضرت فرمود که این‌طور نیست «إِذَا أُغْلِقَ بَابًا وَارْحَى سِتْرًا» آیا این باشد که «وَجَبَ الْمَهْرُ وَالْعِدَّةُ»، یا نه طبق روایات دیگر تصریح حضرت این است که باید مساس حاصل بشود. در روایت دوم دارد همین که زیر یک سقف بودند بله مهر حاصل می‌شود. این است که صاحب وسائل می‌فرماید این روایت حمل بر تقیه است، یک؛ چون دومی «عليه من الرحمن ما يستحق» به چنین چیزی فتوا داد، بعد ابوحنیفه بالصراحه برابر این فتوا، فتوا داد که صرف اینکه زیر یک سقف بودن مساس بدنی حاصل شد تقبیل شد و مانند آن، مهر مستقر می‌شود. همین آیه سوره مبارکه «بقره» که دارد ﴿مَا لَمْ تَمَسُّوْهُنَّ﴾ این را مطلق مساس گرفتند این است که وجود مبارک امام فرمود شما به چه چیزی فتوا می‌دهی در کوفه؟ عرض

۱. سوره بقره، آیه ۲۳۶.

کرد «بِكِتَابِ اللَّهِ» فرمود: «تَعْرِفُ كِتَابَ اللَّهِ ... مَا وَرَثَكَ اللَّهُ مِنْ كِتَابِهِ حَرْفًا»^۱ تو یک حرف از قرآن را نمی دانی تو چگونه به قرآن فتوا می دهی؟! و او ادیب بود همین طور ادبیات داشتند قرآن را عدل قرآن باید معنا کند خود قرآن سر تا پا ادب است آن جایی که نام بعضی از اسامی را می برد آنجا چون آن روزها مستهجن نبود بعدها مستهجن شد الآن شما می بینید مثلاً ادبی ترین تعبیری که از دستشویی می کنند می گویند سرویس بهداشتی بعد از چند سال هم می بینند که این لفظ، لفظ قبیح است یک لفظ دیگری می گذارند. قبلاً هم گذشت که معانی الفاظ فراوان دارد همه اینها معانی کنایی است ﴿جَاءَ أَحَدُ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ﴾^۲ شما از «غائط» آمدید «غائط» آن مکان پست است «غائط» که به معنی مدفوع نیست الآن کسی هرگز نمی گوید «غائط» این کلمه دستشویی هم کم کم رخت برمی بندد سرویس بهداشتی هم رخت برمی بندد. معانی قبیحه الفاظ قبیحه فراوانی دارند یکی پس از دیگری که رواج پیدا کرد این را ترک می کنند یک لفظ دیگر می گذارند. اما حالا ﴿مَا لَمْ تَمْسُوهُنَّ﴾ به معنای وقاع است یا به معنای مطلق مساس این را قتاده و مانند قتاده که نمی فهمند فرمود «إِنَّمَا يَعْرِفُ الْقُرْآنَ مَنْ خُوِطِبَ بِهِ»^۳.

این روایت را فرمودند که «إِلا و لابد» باید حمل بر تقیه شود برای اینکه هیچ کدام از ائمه این طور نفرمودند، هیچ کدام از فقها این طور نفرمودند معلوم می شود که این باید حمل بر تقیه شود.

در روایت سوم این باب که مرحوم شیخ طوسی «بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ مُوسَى بْنِ بَكْرِ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع» نقل کرد این است که «إِذَا تَزَوَّجَ الرَّجُلُ الْمَرْأَةَ ثُمَّ خَلَا بِهَا فَأَغْلَقَ عَلَيْهَا بَاباً أَوْ أَرْخَى سِتْرًا ثُمَّ طَلَّقَهَا فَقَدْ وَجَبَ الصَّدَاقُ وَ خَلَاؤُهُ بِهَا دُخُولٌ» به این روایت هم ظاهراً صدوق استدلال کرده است

۱. علل الشرائع، ج ۱، ص ۸۹ و ۹۰.

۲. سوره نساء، آیه ۴۳.

۳. الکافی (ط - الاسلامیة)، ج ۸، ص ۳۱۲.

اما حالا خود شیخ این را در صورتی که هر دو متهم بودند حمل کرد خود شیخی که این را نقل کرده است. روایت‌هایی که قبلاً خواندیم دارد تنها جایی که عدّه، مهر، غسل واجب می‌شود «إِذَا التَّقَى الْخِتَانَانِ» است چندین روایت بود خواندیم.

باب ۵۴ بعضی از روایات است آن روایت هم این است صفحه قبل آن یعنی صفحه ۳۱۹ دارد «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ سَيَّانٍ» می‌گوید که پدرم از وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) سؤال کرد «وَ أَنَا حَاضِرٌ عَنْ رَجُلٍ تَزَوَّجَ امْرَأَةً فَأَدْخَلْتُ عَلَيْهِ فَلَمْ يَمَسَّهَا وَ لَمْ يَصِلْ إِلَيْهَا حَتَّى طَلَّقَهَا هَلْ عَلَيْهَا عِدَّةٌ مِنْهُ» حضرت فرمود: «إِنَّمَا الْعِدَّةُ مِنَ الْمَاءِ قِيلَ لَهُ فَإِنْ كَانَ وَقَعَهَا فِي الْفَرْجِ وَ لَمْ يُنْزَلْ» چه؟ «فَقَالَ إِذَا أَدْخَلَهُ وَجَبَ الْغُسْلُ وَ الْمَهْرُ وَ الْعِدَّةُ» اگر مساس حاصل نشد چه مهری است؟

روایت سوم این باب «إِذَا التَّقَى الْخِتَانَانِ وَ جَبَ الْمَهْرُ وَ الْعِدَّةُ».

روایت چهارم این باب «إِذَا التَّقَى الْخِتَانَانِ وَ جَبَ الْمَهْرُ وَ الْعِدَّةُ وَ الْغُسْلُ».

روایت پنجم این باب «إِذَا أَوْلَجَهُ فَقَدْ وَ جَبَ الْغُسْلُ وَ الْجُلْدُ وَ الرَّجْمُ وَ وَ جَبَ الْمَهْرُ».

روایت ششم این باب «لَا يُوجِبُ الْمَهْرُ إِلَّا الْوِقَاعُ فِي الْفَرْجِ».

روایت هفتم این باب «مَتَى يَجِبُ الْمَهْرُ فَقَالَ إِذَا دَخَلَ بِهَا».

روایت هشتم این باب «إِذَا التَّقَى الْخِتَانَانِ وَ جَبَ الْمَهْرُ وَ الْعِدَّةُ».

روایت نهم این باب «إِذَا أَدْخَلَهُ» یعنی آن عضو را «وَ جَبَ الْغُسْلُ وَ الْمَهْرُ وَ الرَّجْمُ» یکی دو تا نیست لذا معروف

بین فقها و أعظم فقه امامیه (رضوان الله تعالى عليهم) بر این هستند که زیر یک سقف بودن، خلوت کردن، مساس

لغوی حاصل کردن، تقبیل و مانند آن، اینها مهر نمی‌آورد، آمیزش مهر می‌آورد آن هم اگر زن نتوانست ثابت بکند مرد با داشتن با دو اصل هم اصالت عدم درباره وقاع و هم «اصالة البرائة» نسبت به مهر، حق با اوست.

«و الحمد لله رب العالمين»